

وزن برای شعر، مثل نت برای موسیقی است. نت اگر نباشد، موسیقی گوشنوازی در کار نیست. اصولاً، بی‌نت، قطعه‌ای موسیقی متولد نمی‌شود. شما که موسیقی نمی‌دانید، بنشینید پشت پیانو و هی دکمه‌ها را فشار دهید. هرطور بزنید، امکان ندارد بتوانید قطعه‌ای موسیقی بنوازید و لذت ببرید. (البته هستند آدمهایی که نت نمی‌دانند، اما قطعات موسیقی را می‌توانند حفظ کنند و بنوازند. مثل کسانی که شاعر نیستند و می‌توانند شعر حفظ کنند و بخوانند).

وزن هم اگر نباشد، شعر دلنشین و یکدستی در کار نیست. این سخن درست را اما بسط اری در مقابله با شعر نیمای و سپس شعر شاملو گفته‌اند و مراد تمامی آنان وزن عروضی با رعایت نظم ارکان عروض بوده است. مراد من از وزن، هرگونه آهنگی است که فرم کار را از نثر متفاوت می‌کند. و بی‌تردید، شاعر، هرچه در شناخت مدرسی عروض و قافیه، پخته‌تر باشد، و هرچه بیشتر و دقیقتر از علم بدیع (به قول فرهنگ معین: دانش «صنعت‌های کلام و زبانی‌های الفاظ نظم و نثر»)، آگاه باشد، ذهن و زبانش آهنگ‌تر است. دانستن عروض برای شاعر بسط اری است، زیرا دست او را در گزینش کلمات مناسب در ساخت شعر و در چگونگی دخالت در نحو جمله برای کشف گوشه‌های ناشناخته‌ی زبان و به دست دادن زبانی ساخت جمله، باز می‌کند. فراگرفتن مدرسی عروض، شاعر را از شاعریت و از سرودن، دور نمی‌کند، مشروط به آن که شاعر، دست کم، شناخت حسی‌ای از وزن داشته باشد. و همین شناخت هم در افتنی نیست مگر آن که شاعر در کسب آن، به جد بکوشد و مدام با اوزان عروضی - قدما و نو، با هم، سروکله بزند.

نت در موسیقی و وزن در شعر، از این منظر قابل مقایسه‌اند که نوازنده و موسیقیدان با این ضرورتا نت بداند، و شاعر با این عروض بداند. در موسیقی، نت، ضرورتاً به کار گرفته می‌شود؛ در شعر، وزن، ضرورتاً به کار گرفته نمی‌شود. شاعر در چگونگی استفاده از وزن، آزاد است؛ اما نوازنده در چگونگی استفاده از نت، آزاد نیست.